

مروری بر نظریه‌های کاربردشناسی^۱

رونالد واردهو^۲ و جنت ام. فولر^۳

برگردان: تریفه عزیزی^۴

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران

چکیده

در این مقاله سه قالب نظری اصلی در کاربردشناسی مطرح خواهد شد: نظریه کنش گفتاری، اصول گرایس و نظریه ادب. این نظریات کمک می‌کنند تا دریابیم زبان چگونه به کار برده شده و چگونه دریافت و درک می‌شود. در زمینه پاره‌گفتارها به بررسی دیدگاه آستین می‌پردازیم. اصول چهارگانه گرایس را خواهیم شناخت و نظر سرل را در خصوص چگونگی درک شنونده از سخن مرور می‌کنیم. خواهیم دید که بیان غیرمستقیم منجر به دریافت معنای تلویحی از سخن می‌شود. سپس مهم‌ترین نظریه ادب که «نظریه ادب براون و لوینسون» نام دارد را معرفی می‌کنیم و مهم‌ترین مفاهیم این نظریه از جمله ادب و وجهه را خواهیم شناخت. معرفی نتایج حاصل از پژوهش‌های گوناگون نشان داده است که ما زبان را با مقاصد مختلف به کار می‌بریم و به دنبال حفظ وجهه خود و دیگری هستیم. سپس به ضمائر و دیگر اصطلاحات خطابی خواهیم پرداخت تا مشخص کنیم چگونه این بخش از زبان برای اینکه گوینده و مخاطب را در رابطه با هم قرار دهد، استفاده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: پاره‌گفتار، کنش گفتاری، اصول گرایس، معنای تلویحی، ادب، وجهه، ضمائر، واژگان خطابی.

^۱ این مقاله ترجمه و تلخیصی است از فصل دهم کتاب درآمدی بر زبان‌شناسی اجتماعی (واردهو و فولر، ۲۰۱۵).

برای مشاهده متن اصلی رجوع شود به:

Wardhaugh, R. and Fuller, J. M. (2015). *An Introduction to Sociolinguistics*. (7th ed.). Chichester: Wiley-Blackwell.

^۲ Ronald Wardhaugh

^۳ Janet M. Fuller

^۴ E-mail: trifahazizi@gmail.com

۱. مقدمه

کاربردشناسی به عنوان یکی از زیرشاخه‌های زبان‌شناسی به بررسی معنی پاره‌گفتارها در درون بافت می‌پردازد. پاره‌گفتارهایی که با ارجاع به ویژگی‌های به‌خصوص بافت، از جمله موقعیت، افراد مشارک در کلام و پیش‌زمینه‌ای که گویندگان نسبت به موضوع و یکدیگر دارند، امکان ایجاد یک معنی به‌خصوص را فراهم می‌کنند. یکی از بخش‌های کاربردشناسی تحلیل مکالمه است. محققان تحلیل مکالمه به مکالمات طبیعی بسیار اهمیت می‌دهند و از نظر آنان اگرچه مکالمات به ظاهر تصادفی هستند اما در واقع از یک انسجام و نظم برخوردارند. به اعتقاد شگل^۱ سخن به عنوان موقعیتی برای بروز خوی اجتماعی فرد عمل می‌کند.

کاربردشناسی متفاوت از زبان‌شناسی اجتماعی قلمداد می‌شود، اگرچه موضوعات مورد بررسی آن‌ها با هم همپوشانی پیدا می‌کند. به صورت خاص می‌توان به این موضوع اشاره کرد که چگونه شخصیت و نوع رابطه افراد حاضر در مکالمه بر روی نوع انتخاب آن‌ها از زبان تأثیرگذار بوده و چگونه این انتخاب‌های زبانی درک و برداشت می‌شوند. این مقاله قصد دارد به بررسی چهار موضوع زیر بپردازد: نظریه کنش گفتاری^۲، معنای تلویحی^۳، نظریه ادب^۴، و ضمائر و اصطلاحات خطایی^۵.

۲. کنش‌های گفتاری

آنچه که بسیاری از پاره‌گفتارها انجام می‌دهند ایجاد یک گزاره^۶ است که بیشتر به شکل خبر یا پرسش است، البته دیگر شکل‌های دستوری هم امکان‌پذیر می‌باشد. گزاره‌ها به سه شکل تصریحی، اخلاقی و تعارفی دیده می‌شوند. پاره‌گفتار زیر را در نظر بگیرید:

• «شامتون حاضره.»

پاره‌گفتارهایی مانند این به نوعی با اتفاقات دنیای خارج در ارتباط هستند به این معنی که تجربه‌پذیر و تصورپذیر هستند؛ به همین ترتیب می‌توان صدق یا کذب آن‌ها را با توجه به دنیای خارج مشخص کرد. چنین پاره‌گفتارهایی تصریحی خوانده می‌شوند.

¹ E. Schegloff

² Speech Act Theory

³ Implicature

⁴ Politeness Theory

⁵ Pronouns and Address Terms

⁶ Proposition

نوع دیگر که گزاره اخلاقی نامیده می‌شود، همانند یک گزاره عادی می‌تواند درست یا غلط باشد، اما نه به همان مفهوم. هدف اصلی یک گزاره اخلاقی وضع درست بودن یا نبودن چیزی نیست، بلکه هدف اصلی آن این است که به عنوان راهنما در یک دنیای خاص برای نحوه رفتار افراد قرار بگیرد. «مرد که گریه نمی‌کنه!» نمونه‌ای از این دست پاره‌گفتارهاست.

نوع سوم شامل پاره‌گفتارهایی می‌شود که بیشتر در بین افراد به منظور ایجاد احساس اتحاد و ارتباط اجتماعی رد و بدل می‌شود. در این نوع پاره‌گفتار، در واقع عمل گفتن بسیار مهم‌تر از محتوای پاره‌گفتار است و به اطلاعات پاره‌گفتار اهمیت به‌خصوص داده نمی‌شود.

پاره‌گفتار کنشی

آستین^۱ (۱۹۷۵) یکی از فلاسفه مکتب آکسفورد نوع دیگری از پاره‌گفتارها را معرفی می‌کند که دارای خاصیت کنشی می‌باشند. این نظریه در حقیقت مخالفتی بود نسبت به سه اصل در معنی‌شناسی که مبنای نگرش فیلسوفانی به نام منطقیون اثبات‌گرا بود که معتقد بودند:

- جملات خبری گونه اصلی جملات زبان هستند.
- کاربرد اصلی زبان کاربرد اطلاعی است.
- صدق یا کذب معنی پاره‌گفتارها را می‌توان تعیین کرد.

فرض کنید که گفته شود: «من شما را به پنج سال زندان محکوم می‌کنم». هنگام بیان این پاره‌گفتار علاوه بر اینکه این جمله بر زبان گوینده جاری می‌شود، در دنیای خارج هم نوعی تغییر ایجاد می‌شود و آن این است که یک فرد تا قبل از بیان این پاره‌گفتار می‌توانست آزادانه زندگی کند اما اکنون محکوم به زندگی با قید و شرط در زندان است. بنابراین، در دنیای مورد نظر ما تغییر ایجاد شده است.

آستین همچنین بیان می‌کند که این پاره‌گفتارها باید در شرایط خاصی بیان شوند، زیرا همان‌گونه که معنی یک واژه در موقعیت‌های مختلف متفاوت خواهد بود، بیان چنین پاره‌گفتارهایی نیز در موقعیت‌هایی غیر از موقعیت مورد نیاز، تأثیری به عنوان کنش گفتاری نخواهد داشت. او این شرایط ویژه را شروط کارایی^۲ این پاره‌گفتارها می‌داند، یعنی شرایطی که باید به صورت کامل برای تحقق آن پاره‌گفتار و به کنش رسیدن آن، رعایت شود. اول باید برنامه‌ای تدوین شود تا آنچه که باید گفته شود،

^۱ J. L. Austin

^۲ Felicity conditions

اینکه چه کسی بگوید، چه چیزی بگوید و در چه شرایطی بگوید، را مشخص کند. دوم باید تمام اعضا از این برنامه مطلع باشند و آن را به سوی تکامل سوق دهند. و در نهایت باید در تمام اعضا احساس و فکر لازم برای نهایی شدن برنامه وجود داشته باشد.

به طور کلی، قسمت گفتاری عمل باید به صورت اول شخص مفرد و با فعل زمان حال باشد. درجه کنشی بودن پاره‌گفتارها با هم متفاوت است. پاره‌گفتاری مانند «من شما را زن و شوهر اعلام می‌کنم» اگر بر اساس شرایط اقتضای مناسب بیان شود (کسی که این پاره‌گفتار را تولید می‌کند، کسانی که این پاره‌گفتار به آن‌ها خطاب می‌شود، و موقعیت و مکانی که این پاره‌گفتار تولید می‌شود)، از درجه کنشی بسیار بالایی برخوردار است؛ اما پاره‌گفتاری تصریحی مانند «قول می‌دهم»، «عذر می‌خواهم» و «به شما هشدار می‌دهم» با وجود اینکه بسیاری از ویژگی‌های پاره‌گفتار قبلی را دارا هستند اما فاقد یک برنامه مدون هستند، به این معنی که هر کسی می‌تواند قول بدهد یا عذرخواهی کند و یا هشدار بدهد؛ و نمی‌توان شرایط اقتضای آن را به طور دقیق مشخص کرد. در بعضی مواقع ساخت‌های دستوری دیگری علاوه بر اول شخص مفرد و زمان حال نقش کنشی می‌گیرند. «یخ نازک است»، «سگ هار است» و «جاده لغزنده می‌شود» نمونه‌هایی هستند که عموماً از جنس هشدار می‌باشند و به همین نسبت کنشی محسوب می‌شوند، زیرا خواننده یا شنونده با دیدن یا شنیدن آن‌ها در موقعیت کنونی‌اش تغییر ایجاد خواهد کرد. البته باز هم لازم به ذکر است که تنها در شرایط مناسب می‌توان از این پاره‌گفتارها معنای مورد نظر ما را برداشت کرد، در غیر این صورت می‌بایست از قوه تخیل برای این کار استفاده کرد تا درک آن ممکن شود. به طور کلی در مقایسه با پاره‌گفتارهای تصریحی که به اعتقاد فلاسفه هدف آن‌ها تنها بیان و تصریح حقیقت موجود در جهان خارج است، پاره‌گفتارهای کنشی، اگر به صورت مناسب استفاده شوند، تمام یا قسمتی از یک عمل را انجام خواهند داد.

سرل^۱ (۱۹۶۹)، فیلسوف متأخر در فلسفه زبان، پنج شرط را برای اینکه بتوان یک پاره‌گفتار را کنشی نامید، بیان می‌کند. به طور خاص، چه چیزی باعث می‌شود یک قول را کنش قول دادن تلقی کنیم؟

شرط اول شرط محتوای گزاره‌ای^۲ است که بیان می‌کند باید کلمات تداعی‌کننده عملی باشند

¹ John Searle

² Propositional content rule

که در آینده توسط گوینده اتفاق می افتد. شروط دوم و سوم شروط مقدماتی^۱ هستند که مستلزم این است که هم گوینده و هم کسی که عمل قول دادن به او انجام می شود خواهان انجام عمل باشند و در غیر این صورت عمل انجام نمی شود. علاوه بر این، کسی که قول می دهد باید باور داشته باشد که می تواند آنچه را که در قالب قول دادن بیان می کند، انجام دهد. شرط چهارم شرط صداقت^۲ می باشد که به منظور اینکه پاره گفتار بیانی ما از صداقت برخوردار باشد باید رعایت شود، اما نبود آن مانع از به وقوع پیوستن عمل نمی شود. این شرط، قول دهنده را ملزم می کند که در اجرای آن شرکت داشته باشد. شرط پنجم که شرط ضروری^۳ خوانده می شود به این صورت است: بر زبان آوردن کلمات پاره گفتار به منزله قبول این واقعیت است که عمل بیان شده به وقوع پیوندد.

بر همین اساس، به عقیده سرل هیچ یک از نمونه های زیر کنش «قول دادن» محسوب نمی شوند:

- معلمی به دانش آموز تبلش می گوید: «اگر برگه ات را سر موقع تحویل ندی، قول می دم که تو این درس بندازمت.»
- فردی که متهم به دزدی شده است می گوید: «نه من این کار رو نکردم، بهتون قول می دم که من نبودم.»

مورد اول یک تهدید است و مورد دوم یک تصریح. بنابراین وجود لفظ قول دادن برای این که یک گفتار یک عمل قول دادن محسوب شود، نه ضروری و نه کافی است.

اگر این نظر را درست بپنداریم، بایستی شرایط کافی و ضروری که برای هر کنش بیانی مورد نیاز است را برشماریم. در مورد بسیاری از آن ها لازم است طرفین صحبت قراردادهای اجتماعی ای که در روابط خاص وجود دارند را بشناسند. به عنوان مثال، یک امر مانند «پا شو!» از طرف A به B تنها زمانی کارآمد خواهد بود که B ایستاده نباشد، بتواند بایستد، و یا مجبور باشد که اگر A درخواست کند، بایستد. هر دوی آن ها باید اعتبار تمام این شرایط را تشخیص دهند اگر بخواهند که «پا شو!» به عنوان یک امر مناسب تلقی شود؛ نقض هر یک از این شرایط لفظ «پا شو!» را ناکارآمد خواهد کرد. شرایط لازم برای کنش های بیانی به قواعد تنظیمی^۴ شبیه است (راولز،^۵ ۱۹۵۵) که شامل اصول

¹ Preparatory rules

² Sincerity rule

³ Essential rule

⁴ Regulative rules

⁵ Rawls

و دستوراتی می‌شود که از طریق دولت و یا اشخاص قانون‌گذار وضع می‌شود. این قوانین درست و غلط را مشخص می‌کنند و گاهی شرایطی را که باعث نقض این قوانین می‌شود را هم بیان می‌کنند. از سوی دیگر، قواعد سازنده^۱ قوانینی شبیه قوانین بسکتبال، فوتبال و یا شطرنج هستند که هر فعالیتی را در قالب فرایند «X باعث Y می‌شود» توصیف می‌کنند. بنابراین، در شرایطی مشخص شما به توپ در مسیر خاصی ضربه می‌زنید و یا موفق به هدایت آن به مکان خاصی می‌شوید و این به منزله «گل» یا «امتیاز» خواهد بود. این قواعد، بازی را توصیف می‌کنند و بدون آن‌ها بازی وجود ندارد. به سخن دیگر، کنش‌گفت‌ها در واقع خودشان هستند به این دلیل که گفتن چیزی در شرایطی خاص یک کنش گفتاری خواهد بود. شیفرن^۲ در کتاب رویکردهای گفتمان^۳ (۱۹۹۴) می‌گوید: «زبان می‌تواند عمل کند، زیرا افراد قواعد سازنده‌ای را با هم شریک می‌شوند که باعث ایجاد کنش‌ها می‌شود و این امکان را می‌دهد که پاره‌گفتارها را به انواع مختلف تقسیم‌بندی کنیم».

کنش بیانی، کنش غیربیانی، کنش پس‌بیانی

زمانی که بر اساس عملی که پاره‌گفتارها انجام می‌دهند آن‌ها را تقسیم‌بندی می‌کنیم می‌توان به این نتیجه رسید که هر کدام از پاره‌گفتارها به نوعی یک کنش گفتاری است و این ارزش عملکردی مستقل از ساختار دستوری و کلماتی است که در آن به کار رفته است. بنابراین می‌توان پاره‌گفتارها را بر اساس نقش آن‌ها، و نه صورتشان، تقسیم‌بندی کرد. برای مثال، اگرچه دو پاره‌گفتار «پنجره را ببند» و «اینجا هوا سرده» به گونه‌ای متفاوت درخواست را بیان می‌کنند، اما هر دو درخواست هستند. این پاره‌گفتارها، کنش‌های بیانی^۴ خوانده می‌شوند. نیت یک کنش بیانی کنش غیربیانی^۵ نامیده می‌شود و هدف آن را نیروی غیربیانی^۶ می‌خوانیم. یک گوینده می‌تواند از کنش‌های بیانی متفاوت برای رسیدن به یک هدف غیربیانی واحد استفاده کند، همانند مثالی که در بالا گفته شد. و یا برعکس، یک گوینده می‌تواند از یک کنش بیانی برای مقاصد متفاوتی استفاده کند.

کنش‌های غیربیانی می‌توانند باعث شوند که شنونده عملی را انجام دهد. این‌ها کنش‌های

¹ Constitutive rules

² Deborah Schiffrin

³ Approaches to Discourse

⁴ Locutions

⁵ Illocutionary act

⁶ Illocutionary force

پس بیانی^۱ هستند. اگر بگویید: «سر به دلار باهات شرط می بندم که برنده می شه» و مخاطب شما بگوید «قبوله» کنش غیربیانی شما به کنش پس بیانی قبول از طرف مخاطبتان منجر شده است. نیروی پس بیانی^۲ کلمات شما این است که مخاطبتان را به شرط گذاری سوق دهد، و شما موفق شدید. در تضاد با آستین که توجه اش را روی درک گوینده از نیت سخنش معطوف می کند، سرل بر این قضیه تأکید می کند که چگونه شنونده ها به پاره گفتارها عکس العمل نشان می دهند. آیا آن چیزی که شنیده می شود یک قول، هشدار، تصریح، درخواست و یا چیز دیگری است؟ نیروی غیربیانی آن پاره گفتار به خصوص چیست؟

طبق عقیده سرل (۱۹۷۵)، اگر دقتمان را معطوف به این کنیم که چگونه کنش های مختلف را انجام می دهیم، و به این موضوع که انواع متفاوت پاره گفتار چگونه منجر به کنش می شوند توجهی نداشته باشیم، می توان به شش روش برای بیان درخواست یا امر کردن حتی به صورت غیرمستقیم قائل شد:

- ۱) پاره گفتارهایی که به توانایی شنونده برای انجام کاری توجه می کنند.
 - ۲) پاره گفتارهایی که توجهشان بر خواسته گوینده از شنونده برای انجام کاری است.
 - ۳) پاره گفتارهایی که بر انجام کاری از طرف شنونده تأکید می کنند.
 - ۴) آنهایی که میل و خواسته شنونده را برای انجام کاری مورد توجه قرار می دهند.
 - ۵) پاره گفتارهایی که دلایل انجام کاری را مورد توجه قرار می دهند.
 - ۶) و نهایتاً آنهایی که یکی از انواع بالا را در دیگری ادغام می کنند.
- همان طور که سرل اذعان می کند (۱۹۹۹)، گوینده می تواند با به کار بردن غیرمستقیم یک کنش گفتاری، انجام کنش گفتاری دیگری را اراده کند.

آنچه که از مباحث آستین و سرل نمایان می شود این است که افراد با اهداف متفاوتی زبان را مورد استفاده قرار می دهند. اگر بخواهیم درک بهتری از مقاصد افراد داشته باشیم بایستی عواملی را که فرای شکل زبانی پاره گفتارهاست، در نظر بگیریم. نیت گوینده از عواملی است که باید مد نظر قرار داد. همچنان که شرایط اجتماعی ای که پاره گفتار در آن به وقوع پیوسته است را نیز باید به شمار آورد.

¹ Perlocutions

² Perlocutionary force

صرف نظر از زبانی که به آن صحبت می‌کنیم، اولین چیزی که با شنیدن یک جمله به ذهنمان می‌رسد، بررسی منطقی بودن آن است. برای درک مقصود گوینده و میزان منطقی بودن آن، عوامل زیادی وجود دارد.

۳. معنای تلویحی

گرایس (۱۹۷۵) مدعی می‌شود که اصل حاکم در مکالمات افراد اصل همبستگی^۱ است. بر اساس این اصل باید چیزهایی گفته شود که مناسب مکالمه‌ای است که در آن شرکت کرده‌ایم:

در نوبت مکالمه خود آنچه را که لازم است بیان کنید به گونه‌ای که در سطحی که مورد نیاز است باشد، با هدف پذیرفته‌شده همخوانی داشته باشد و در جهت تبادل بحثی باشد که در آن شرکت کرده‌اید.

باید در مکالمه بر اساس این اصل کلی عمل کنید که شما و شنونده (گان)تان به صورت مشترک در فعالیتی مشارکت دارید که به هر دو طرف به نسبت مساوی بهره می‌رساند.

اصل همبستگی گرایس را به چهار شرط مکالمه‌ای^۲ تقسیم می‌کنند: اصل کیفیت^۳، اصل شیوه بیان^۴، اصل ارتباط^۵ و اصل کمیت^۶.

اصل کیفیت می‌گوید که آنچه که دارای صدق منطقی است را بگویید و برای آن دلیل و شواهد کافی داشته باشید. به عنوان کسی که در عمل سخن گفتن شریک می‌شوید لازم است که مطمئن باشید طرف مقابل شما به شما حقیقت را می‌گوید. شما نمی‌توانید با کسی که دروغ می‌گوید و یا به اندازه کافی اطلاعات ندارد هم‌کلام شوید.

اصل روش بیان می‌گوید آنچه که بیان می‌کنید باید برای شخصی که با او صحبت می‌کنید مناسب باشد. کلمه مناسب در اینجا به چهار موضوع مرتبط می‌شود:

- از کلماتی استفاده کنید که برای طرف مقابلتان قابل فهم باشد و او به راحتی بتواند آن‌ها را درک کند. کلمات یکسان می‌توانند در ارتباط با افراد مختلف استفاده‌های متفاوت داشته

¹ Cooperative Principle

² Conversational maxim

³ Quality

⁴ Manner

⁵ Relevance

⁶ Quantity

باشند، بنابراین در سخن گفتن با یک کودک پیش دبستانی یا یک دانش آموز دبیرستانی باید تفاوت قائل باشیم.

- اگر می‌خواهید منظورتان را سریع‌تر برسانید نباید روی یک موضوع بسیار رژه بروید. لزومی ندارد پنج دقیقه فقط راجع به شکل و شمایل مرغ شکم‌پرتان صحبت کنید، اگر می‌خواهید بگویید که بسیار خوشمزه بوده است! با این کار فقط وقتشان را تلف می‌کنید.
- لطفاً از ابهام پرهیزید. اگر می‌توانید که منظورتان را شفاف بیان کنید پس همین کار را انجام دهید.

- در بیان مطالبتان به ترتیب عمل کنید. اگر در دستور غذایی مرحله‌بندی را رعایت نکنید به جای نوش جان کردن یک غذای خوشمزه مجبور می‌شوید با شکم خالی بخوابید.

اصل ارتباط به ما می‌گوید که آنچه می‌گویید باید مرتبط باشد. این اصل بسیار روشن می‌نماید اما گاهی چیزهایی می‌گوییم که به نظر می‌رسد هیچ ارتباطی به هم ندارند. این اصل مشخص می‌کند که دو چیز اگرچه در ظاهر نامرتب می‌نمایند اما مرتبط‌اند. اینجا جایی است که رفتار ما مستقیماً از درک منطقی ما ناشی می‌شود. من می‌گویم: «بنزین تموم شده» و دوستم جواب می‌دهد: «یه گاراژ همین اطرافه». به عقیده‌ی گرایس هدف چنین نمونه‌هایی درک لغوی کلمات تشکیل‌دهنده نیست بلکه شنونده بر اساس ارتباطی که با بافت موقعیت برقرار می‌کند، پاسخ می‌دهد.

اصل کمیت از ما می‌خواهد که تا جایی که ممکن است در مکالمه اطلاعات رد و بدل کنیم اما این مقدار نباید بیش از حد بشود. به سخن دیگر، باید آن مقدار اطلاعات را که فکر می‌کنید مناسب است بیان کنید.

اطلاعات اضافه‌ای که آنچه ما از افراد و مکالمه‌ها می‌دانیم را شامل می‌شوند، معنای تلویحی نامیده می‌شود. وقتی می‌خواهیم به معنای یک پاره‌گفتار پی ببریم مدام از خود می‌پرسیم بر اساس اصول چهارگانه در این شرایط به خصوص چه چیزی مناسب است. بافت لغوی را برآورد می‌کنیم و سعی می‌کنیم تا نوعی ارتباط مناسب میان اصول و بافت برقرار کنیم.

نظریه‌ی معنای تلویحی با این فرض به بررسی چگونگی درک شنونده از گوینده می‌پردازد که گوینده سهواً از یکی از اصول تخطی کرده است. در فرایند رد و بدل کردن توالی‌ها، شنونده آنچه که گوینده می‌گوید را یک عمل همبستگی تلقی می‌کند، اما این عمل ممکن است به صورت غیرمستقیم

باشد. شنونده باید تشخیص بدهد پاره‌گفتار گوینده چگونه به مکالمه آن‌ها مربوط می‌شود و این کار را بر اساس فرض زیر انجام بدهد: اینکه پاره‌گفتار گوینده از انسجام برخوردار است، می‌توان از آن معنی دریافت کرد و اصول لازم برای این هدف در دسترس می‌باشد.

لویسنون تصریح می‌کند که حتی اگر این اصول مورد تخطی قرار بگیرند هم کارآمد می‌باشند. بنابراین چنین کاری هرگز بی‌اصول انجام نخواهد گرفت: اصول گرایس چارچوب ضروری‌ای را فراهم می‌کند که بر اساس آن می‌توان میزان ارتباط آن‌ها با یکدیگر را تعیین کرد.

زمانی که می‌خواهیم اصولی را برای توصیف چگونگی عملکرد پاره‌گفتارها در روند مکالمه به کار ببریم، بدون توجه به اینکه از چه نوع هستند، با مشکلات مختلفی روبه‌رو می‌شویم. مکالمه‌های عادی و روزمره بدون شک رایج‌ترین شکل فعالیت‌های زبانی هستند. ما با یکدیگر از هر دری سخن می‌گوییم. بعضی اوقات فرد مورد خطاب ما یک دوست نزدیک است، گاهی یک آشنا، و در موارد دیگر یک فرد غریبه خواهد بود، اما ما به هر حال به گفت‌وگو ادامه می‌دهیم. بدیهی بودن این فعالیت مانع از آن می‌شود که در مورد ساختار آن فکر کنیم؛ به این معنی که این واقعیت در قعر خودآگاه بیشتر گویندگان نهفته است.

متخصصان کاربردشناسی و تحلیل گفتمان تلاش می‌کنند به روش‌هایی دست پیدا کنند که نحوه درک ما از ساختار مکالمه و دانش روزمره‌ای که ما را در این راه کمک می‌کند، توصیف کنند. در چارچوب گرایس، تمامی مکالمه‌ها بر اصل همبستگی بنا می‌شوند، به این معنی که گویندگان و شنوندگان فرضیاتی را در مورد آنچه که اتفاق می‌افتد با هم شریک می‌شوند.

مکالمه از اصل همبستگی بهره می‌برد. گویندگان و شنوندگان بر اساس اصول چهارگانه هدایت می‌شوند و فرایند معنای تلویحی ارتباط میان آنچه گفته شده و آنچه نگفته شده را روشن می‌سازد. اصول گرایس برای درک هر نوع مکالمه‌ای، که یک فعالیت همبستگی است، بخش پایه محسوب می‌شود. اصول چهارگانه در تمامی رفتارهای همبستگی عقلانی دخیل هستند. ما جهان را مجموعه‌ای از اصول و قوانین در نظر می‌گیریم که در ما نهادینه شده و همگی ما نهایت تلاش خود را در جهت تحقق آن به کار می‌گیریم.

البته باید متذکر شد که اصل همبستگی گرایس، وجود ناسازگاری را انکار نمی‌کند. حتی بعضی از مثال‌های گرایس هم این نکته را تأیید می‌کنند که نباید این فرض کلی را همه‌گیر کنیم که افراد

مشارک همیشه به دنبال یک مکالمه گرم و تأثیرگذار و پرشور هستند، کما آنکه مخالف آن هم دیده شده است.

۴. نظریه ادب

تحقیقات مرتبط با حوزه ادب در مکالمه با نظریه ادب براون^۱ و لوینسون^۲ (۱۹۸۷) شروع می‌شود. در این بخش به بیان اصلی‌ترین مفاهیم این نظریه می‌پردازیم.

وجهه

مفهوم ادب در زبان‌شناسی اجتماعی تا حد بسیار زیادی مدیون کار گافمن^۳ (۱۹۵۵، ۱۹۶۷) بر روی وجهه است. ما، در تعاملات اجتماعی با افراد مختلف، وجهه‌ای از خود را به دیگران نشان می‌دهیم و ملزم هستیم که از وجهه خود و دیگران محافظت کنیم تا حدی که با هر بار ارتباط با دیگران گویی درام بازی می‌کنیم، یک نوع مراسم که در آن هر دو طرف باید تصویری را که طرف مقابل به نمایش می‌گذارد به خوبی تشخیص دهد. نتیجه این می‌شود که به قول اسکالن^۴ و اسکالن (۲۰۰۱: ۴۴، ۴۸) «قائل شدن به فرضیاتی در مورد افرادی که با آن‌ها صحبت می‌کنیم، یکی از مهم‌ترین راه‌هایی است که می‌توان با انجام آن از ابهام مکالمه کاست. هر مکالمه‌ای تهدیدی علیه وجهه محسوب می‌شود، تهدیدی علیه وجهه خود شخص و همچنین علیه وجهه دیگر افراد».

براون و لوینسون وجهه را این‌گونه تعریف می‌کنند: «یک تصویر عمومی از خود که هر شخصی می‌خواهد برای خود داشته باشد». آن‌ها همچنین بین وجهه ایجابی^۵ و وجهه سلبی^۶ تمایز می‌گذارند. وجهه ایجابی خواهان کسب تأیید دیگران است؛ تصویر ایجابی باثباتی که از خود داریم و یا همان شخصیت^۷ که از طریق برهم‌کنش‌ها تثبیت می‌شود. تمایل بر این است که شخصیتی که از خود وجود دارد در موقعیت مشخص به اثبات برسد و بروز کند. وجهه سلبی نمی‌خواهد با

1 Brown

2 Levinson

3 Goffman

4 Scollon

5 Positive face

6 Negative face

7 Personality

کنش‌های دیگران بازداشته شود، می‌خواهد آزادی عمل داشته باشد و حقوق فردی رعایت شود. وجههٔ ایجابی به دنبال یکی شدن و با جمع بودن است اما به موقعیت فرد هم اهمیت می‌دهد. وجههٔ سلبی نیز موقعیت فردی را متوجه می‌شود و همزمان با آن به دیگران نیز برای انتخاب‌هایشان اختیار می‌دهد. درخواست‌ها حامل هر دو نوع وجهه هستند. در هر نوع رویارویی اجتماعی بایستی موضوع وجهه به‌کار برده شود. اگرچه فرض بر این است که وجههٔ دو طرف تا جایی که ممکن است حفظ شود اما گاهی گویندگان اعمال تهدید وجهه نیز انجام می‌دهند. منظور از این مطلب کنش‌گفت‌هایی است که هر دو نوع وجههٔ ایجابی و سلبی را تهدید می‌کنند. درخواست‌ها ذاتاً تهدیدکنندهٔ وجههٔ سلبی فرد مورد درخواست هستند، همان‌طور که توهین تهدیدکنندهٔ وجههٔ ایجابی محسوب می‌شود. در زمان تعامل بایستی از هر دو نوع وجهه باخبر باشیم و بر اساس آن راهبرد ادب مناسب را به‌کار بگیریم. براون و لوینسون شیوه‌های متفاوت راهبردهای ادب را ادب ایجابی و ادب سلبی می‌نامند. ادب ایجابی که در صدد حفظ و به‌کارگیری وجههٔ ایجابی مخاطب است بیشتر از طریق تعارفات که نشان‌دهندهٔ ارج و قدردانی است، اعمال می‌شود. ادب سلبی که می‌خواهد وجههٔ سلبی مخاطب را حفظ کند با عذرخواهی کردن در مورد هر درخواستی نشان داده می‌شود. این تقسیم‌بندی ساده‌ترین نوع ارتباط میان کنش‌گفت‌ها و انواع مختلف ادب است درحالی‌که ادب ایجابی و سلبی هر دو می‌توانند از طریق ساخت‌های زبانی متفاوتی نشان داده شوند.

کاهش تهدید علیه وجهه، مسئله‌ای است که بر ساخت زبانی ما تأثیر می‌گذارد. مثلاً وقتی که می‌گوییم: «فکر می‌کنی بشه یه خرده پنجره رو ببندی؟» کمتر از جملهٔ زیر تهدید علیه وجههٔ طرف مقابل محسوب می‌شود: «پنجره رو ببند!». به همین خاطر است که بسیاری مواقع برای عمل دعوت کردن با مشکل مواجه می‌شویم زیرا باید حفظ وجههٔ دعوت‌کننده و دعوت‌شونده را در نظر داشته باشیم. در بعضی فرهنگ‌ها رد درخواست غیرقابل قبول است و اصلاً ترجیح داده نمی‌شود. در یک مطالعه توسط فلیکس براسدفر^۱ (۲۰۰۶) بر روی گویشوران انگلیسی‌زبان شمال آمریکا و گویشوران اسپانیایی‌زبان آمریکای لاتین، مشخص شد که انگلیسی‌زبانان بسیار بیشتر از رد درخواست‌های مستقیم استفاده می‌کنند. البته برای تمام گویشوران درجهٔ مستقیم بودن بر معیار قرابت اجتماعی سنجیده می‌شود، به این معنی که به افرادی که به ما نزدیک‌تر هستند راحت‌تر می‌توانیم جواب رد

¹ Felix-Brasdefer

لازم به ذکر است که علاوه بر استفاده از راهبردهایی که تهدید علیه وجهه را کاهش می دهند، همچنین می توانیم از سنجش های زبانی برای حفظ وجهه سلبی و ایجایی خودمان استفاده کنیم. پینکر^۱ (۲۰۰۷: ۳۹۲) می گوید:

نظریه ادب برای شروع بسیار مناسب است اما کافی نیست. زیرا فرض بر این است که گوینده و شنونده در هماهنگی کامل با هم هستند و وجهه یکدیگر را حفظ می کنند. باید متوجه این واقعیت باشیم که زمانی که خواسته های گوینده و شنونده با هم سازگاری ندارند چه اتفاقی می افتد، زیرا در زندگی واقعی بیشتر مواقع چنین است. باید بتوانیم انواع روابط میان افراد را تشخیص دهیم و بدانیم هر کدام چگونه حفظ و یا نادیده گرفته می شوند، نه اینکه تمام آن ها را به یک نوع واحد تقلیل داده و با همه انواع آن ها یک جور برخورد کنیم. این کار پینکر و کارهای بعدی که با همکارانش (پینکر و همکاران، ۲۰۰۸؛ لی^۲ و پینکر، ۲۰۱۰) انجام داد مباحث ادب و وجهه را به اصل همبستگی مرتبط می کند. در بررسی بحث ادب باید به یاد داشته باشیم که اصول بر اساس هنجار هستند تا یک قاعده حتمی خاص. بخشی از درک مکالمه ای ما حتی زمانی که بر اساس اصل اجتماعی مشخصی نیز نباشد می تواند معنی را دریافت کند. با بررسی هایی که بر روی بسیاری از جوامع غربی بر اساس نظریه ادب براون و لوینسون انجام گرفته، کارایی این نظریه سنجیده شده است. با این حال، میلز^۳ (۲۰۰۳) دلیل می آورد که این نظریه محدود به رفتار زبانی کلیشه ای افراد سفیدپوست و طبقه متوسط و مخصوصاً زنان شده است، و احتمالاً در زبان و فرهنگ های دیگر به درستی کار نکند.

کارهای بسیار زیادی در زمینه ادب در زبان ژاپنی، که آن ها را مردمی بسیار با ادب می شناسیم، توسط غربی ها انجام شده است. مارتین^۴ (۱۹۶۴) بر اساس مطالعه ای که انجام داد روش هایی را که ژاپنی ها با به کارگیری زبان ادب را نشان می دهند طبقه بندی کرد. بر همان اصل، چهار عامل را در این کار دخیل می داند: ژاپنی ها برای رعایت ادب در انتخاب اصطلاح خطابی ای که برای دیگری به کار

¹ Pinker

² Lee

³ Mills

⁴ Martin

می‌برند، به ترتیب، هویت شخص در اجتماع، جایگاه اجتماعی، تفاوت سنی و تفاوت جنسیتی، را در نظر می‌گیرند. کسی که از بیرون به رفتار ژاپنی‌ها نگاه می‌کند ممکن است «دچار این احساس شود که مکالمات ژاپنی‌زبان‌ها سراسر فرمول است بدون هیچ محتوایی».

تحقیقاتی که اخیراً صورت گرفته است به طور مشخص تر توضیح می‌دهند که چگونه ابزارهای زبانی‌ای که برای رمزگذاری ادب استفاده می‌شوند، به نظریهٔ ادب مرتبط خواهند بود. ماتسوموتو^۱ (۱۹۸۹) و اید^۲ (۱۹۸۹) هر دو اظهار می‌دارند که باید توجه بیشتری معطوف به تشخیص^۳ شود، که به معنی انطباق‌گوینده به هنجارهای اجتماعی است و اینکه چه درجه‌ای از ارزش را برای آن‌ها قائل می‌شوند. ژاپنی‌زبان‌ها تمام مدت نسبت به بافت اجتماعی هر کدام از پاره‌گفتارهایی که تولید می‌کنند بسیار آگاه هستند. آن‌ها با مفهوم «تشخیص» بزرگ شده‌اند و مدام در پی این هستند که کاری با بهترین شیوهٔ اجتماعی ممکن انجام دهند، بنابراین اهمیت وجههٔ خود شخص به حاشیه رانده می‌شود. تحقیق دان^۴ (۲۰۱۱) که در ژاپن بر روی سمینارهای آموزشی روش‌های تجارت انجام گرفت، نتایج بسیار متفاوتی را مشخص کرد که تنها به کارگیری یک اصطلاح یا یک فعل رسمی کافی نیست بلکه زبان بدن^۵ مناسب، لحن صدا^۶ و زیروبمی صدا^۷ نیز بسیار تأثیرگذار هستند. این آموزش‌ها به راهبردهای ادب به عنوان «اعمالی نهادینه شده برای هماهنگی با قواعد اجتماعی» تأکید می‌کنند (دان، ۲۰۱۱: ۳۶۵۱) و آن‌ها را انتخاب‌های گوینده نمی‌دانند.

اما فوکادا^۸ و آساتو^۹ (۲۰۰۴) با این موضوع که راهبردهای ادب نهادینه باشند موافق نیستند و می‌گویند که تمایل به حفظ وجههٔ خود و دیگری تأثیر بسیار زیادی بر استفادهٔ ژاپنی‌ها از کلمات احترام‌آمیز^{۱۰} دارد. به این معنی که آن‌ها در وهلهٔ اول به نقش گوینده و خواسته‌های او اهمیت می‌دهند و کمتر برای ادب به منزلهٔ بخشی از یک تعامل بر اساس قواعد اهمیت قائل می‌شوند. آن‌ها می‌گویند:

¹ Matsumoto

² Ide

³ Discernment

⁴ Dunn

⁵ Body language

⁶ Tone

⁷ Pitch

⁸ Fukada

⁹ Asato

¹⁰ Honorifics

... اگر افراد زمانی که باید از کلمات محترمانه استفاده نکنند، شاید گستاخ به نظر برسند، و در عمل تهدیدی برای وجهه محسوب بشوند، که البته نتیجه آن از دست رفتن وجهه خودشان است. مانند زمانی که مقابل یک جمعیت کلمات احترام‌آمیز را اشتباه به کار ببرند. برخلاف نگرش اید و ماتسوموتو، به نظر می‌رسد که استفاده از کلمات احترام‌آمیز بیشتر برای حفظ وجهه است. (فوداکا و آساتو، ۲۰۰۴: ۱۹۹۷)

اگرچه این شک همچنان پابرجا می‌باشد که آیا تمایل به حفظ وجهه تأثیری بر استفاده از راهبردهای ادب دارد یا نه، این موضوع به ما یادآوری می‌کند که با وجود اینکه افراد باید همه جا مؤدب باشند اما لزومی ندارد همیشه به یک شکل و یا به دلایل مشابه مؤدب بمانند.

تحقیق دیگری از دان (۲۰۰۵) که بر روی هجده خطابه در مراسم‌های ازدواج در توکیو انجام شد، نشان می‌دهد که گویندگان علاوه بر استفاده از اشکال بی‌ارزش برای این شرایط از اشکالی نیز استفاده کردند که در آن‌ها در راستای سخنانی که لازمه این مراسم بود برای عروس و داماد احترام نیز قائل بود. در آخر، دان اشاره می‌کند که برای رسیدن به یک توصیف کلی از جامعه ژاپنی در استفاده از اعمال احترام‌آمیز، باید به مباحث کاربردی بسیاری پرداخت؛ در واقع بایستی خود را محدود به شرایط به‌خصوصی کنیم که در آن، زبان برای انجام اعمال معنی‌دار اجتماعی استفاده می‌شود.

تحقیقاتی در آفریقا نیز نتایج متفاوتی را نشان می‌دهد. دی‌کات^۱ (۱۹۹۸) با در نظر گرفتن راهبردهای احترام از صورت عمومی^۲ و وجهه در تعاملات زولو^۳ صحبت می‌کند. وی این جامعه را بیشتر جمع‌گرا^۴ می‌داند تا فردگرا^۵، و مفهوم وجهه را که در تعاملات اجتماعی معنی پیدا می‌کند، وجهه مشترک^۶ می‌داند. این مطلب در کار گرنگر^۷ و همکاران (۲۰۱۰) و کاسانگا^۸ و لوانگالوما^۹ (۲۰۰۷) که در آفریقای جنوبی به موضوع وجهه می‌پردازند، نیز نمایان است. گرنگر و همکاران می‌گویند که راهبردهای احترام تعاملی در قرابت‌های گروهی نمایان می‌شود و بدین ترتیب بایستی

¹ De Kadt

² Public

³ Zulu

⁴ Collectivist

⁵ Individualist

⁶ Mutual face

⁷ Grainger

⁸ Kasanga

⁹ Lwanga-Luma

و وجهه را در یک چارچوب جمع‌گرا بررسی کرد. کاسانگا و لوانگالوما روی عذرخواهی‌ها، که وجهه جمع‌گرا را حفظ نمی‌کنند، تحقیق کرده‌اند. آن‌ها خاطر نشان می‌کنند که علاوه بر پاره‌گفتارها، زبان بدن نیز بخشی از تعامل احترام‌مند و مؤدبانه می‌باشد.

در بعضی موارد، خصوصاً کنش‌گفت‌هایی همچون درخواست، سخن غیر مستقیم مؤدبانه‌تر به نظر می‌رسد. اگرچه می‌توان گفت که بیان غیر مستقیم^۱ (مثلاً گفتن «سردرد خیلی بدی دارم» به منظور درخواست آسپیرین) مؤدبانه‌تر است، زیرا این امکان را برای شنونده فراهم می‌کند که گفته‌شده را بسنجد و آن را درخواستی برای کسب اطلاعات تلقی کند تا درخواستی برای انجام یک عمل، اما این دیدگاه لزوماً دیدگاه گویندگان نیست. بلوم کولکا^۲ (۱۹۸۷) یک تحقیق تجربی انجام داد و در آن از افراد شرکت‌کننده خواست تا ادب را در درخواست‌ها درجه‌بندی کنند. بر همین اساس، وی به این نتیجه می‌رسد که بیان مستقیم^۳ درخواست‌های غیر مستقیم مرسوم (مثلاً اشکال زبانی ای که با فعل «خواستن» می‌آیند)، مؤدبانه‌تر هستند. وی می‌گوید درخواست‌های غیر مستقیم مرسوم مؤدبانه‌تر به نظر می‌رسند به این دلیل که تقلیل یافته‌اند؛ همچنین به این دلیل که مانند درخواست‌های غیر مستقیم که شنونده بایستی آن‌ها را تفسیر کند، نیستند.

فلیکس براسدفر (۲۰۰۵) این دیدگاه را با تحقیقی که بر دانشجویان دانشگاهی در مکزیک انجام می‌دهد، تأیید می‌کند. تحقیق او که بر اساس نوبت‌گیری‌ها در درخواست‌ها است، نشان می‌دهد که دانشجویان زمانی که با استادشان صحبت می‌کنند تمایل بیشتری به استفاده از درخواست‌های غیر مستقیم دارند؛ این موقعیتی است که تفاوت قدرت و رابطه اجتماعی میان طرفین وجود دارد. اما در موقعیت‌هایی که دو طرف رابطه دانشجوی هستند، از درخواست‌های مستقیم بیشتر استفاده شده است و درخواست‌های غیر مستقیم مرسوم نیز دیده می‌شود. فلیکس براسدفر در پایان به این نتیجه می‌رسد که بیان مستقیم یا درخواست مستقیم به موقعیت وابسته است و در بافت مکزیک که دارای سیستم ادب اتحادگراست، رفتاری است که همگان انتظار آن را دارند.

برای بررسی جنبه‌های بین‌فرهنگی استفاده از بیان غیر مستقیم، بایستی علاوه بر در نظر گرفتن اینکه چه ساخت‌های زبانی‌ای مؤدبانه‌تر هستند، همچنین به این موضوع دقت کنیم که چه بافت‌هایی

¹ Off-record

² Blum-Kulka

³ On-record

مستلزم ادب بیشتری هستند. زیرا فرهنگ‌های مختلف هنجارهای متفاوتی دارند. اوگیرمن^۱ (۲۰۰۹) با استفاده از یک گفتمان تکمیلی به بررسی شکل درخواست‌ها در انگلستان، آلمان، هلند و روسیه می‌پردازد؛ و در آخر، با وجود اینکه یک روند نزولی به نسبت مستقیم بودن درخواست‌ها از انگلستان به آلمان، به هلند و سپس به روسیه دیده می‌شود، بیان می‌کند که دلیل تفاوت آن‌ها در نحوه درک یک درخواست به عنوان یک تهدیدکننده وجه، نهفته است. به این معنی که، فرهنگ‌های مختلف درک متفاوتی از کنش تهدیدکننده وجه دارند و میزان تلقی آن‌ها از تهدیدکننده بودن یا نبودن با هم متفاوت است.

تمام زبان‌ها از ابزارهایی برای کاهش تأثیر تهدید یک پاره‌گفتار استفاده می‌کنند، اما این ابزارها یکی نیستند: زبان انگلیسی از ابزار مشورتی^۲ استفاده می‌کند اما آلمانی، لهستانی و روسی از ابزار نحوی، همچون زمان دستوری و منفی‌سازی، برای این هدف استفاده می‌کنند. بر اساس یک پژوهش که روی درخواست‌ها در زبان‌های انگلیسی، عبری و کره‌ای توسط یو^۳ (۲۰۰۲) انجام گرفته است، تفاوت‌های به دست آمده بسیار فاحش‌تر است. در انگلیسی و عبری درخواست‌های غیرمستقیم و غیرمرسوم، مؤدبانه تلقی می‌شوند، اما این در مورد کره‌ای صدق نمی‌کند. همان‌گونه که بلوم کولکا گفته بود، در بعضی موارد غیرمستقیم بودن به دلیل اینکه وظیفه تفسیر معنی را بر دوش مخاطب قرار می‌دهد، پس درجه ادب آن پایین‌تر برداشت می‌شود. پژوهش باین^۴ (۲۰۰۶) نیز در زبان کره‌ای به این نتیجه می‌رسد که بسامد استفاده از درخواست‌های مستقیم بسیار بالاست و برای اینکه این پاره‌گفتارها مؤدبانه تلقی شوند لازم است همراه آن‌ها کلمات احترام‌آمیز استفاده شود. در تحلیل مفهوم ادب، علاوه بر مستقیم بودن بایستی محدوده گسترده‌ای از راهبردهای زبانی را در روابط مکالمه‌ای در نظر گرفت.

۵. ضماینر

در زمان سخن گفتن با استفاده از انتخاب‌هایمان مشخص می‌کنیم که در آن رابطه چه جایگاهی داریم. یکی از راه‌هایی که این امکان را فراهم می‌آورد، نحوه خطاب قرار دادن دیگران است.

¹ Ogiermann

² Consultative

³ Yu

⁴ Byon

انتخاب‌های زبانی‌ای که گوینده انجام می‌دهد نمایانگر رابطه‌ای است که او تصور می‌کند با شنونده یا شنوندگان دارد.

بسیاری از زبان‌ها همچون زبان فرانسه به تمایز میان *tu-vous* قائل می‌شوند که «تو»ی مفرد را با *tu* (T) و «تو»ی رسمی را با *vous* (V) نشان می‌دهند. شکل T را شکل دوستانه و شکل V را شکل مؤدبانه می‌نامند، اگرچه معانی اجتماعی آن‌ها بسیار پیچیده‌تر است. طبق گفته براون^۱ و گیلمن^۲ (۱۹۶۰) تفاوت میان T و V با تفاوت میان مفرد و جمع آغاز شد و سپس پیچیده‌تر شد:

در لاتین عهد عتیق *tu* تنها در شکل مفرد وجود داشت. شکل جمع *vos* اولین بار به عنوان کلمه‌ای برای خطاب به یک نفر، در مورد امپراتور به کار رفت. در مورد اینکه چطور این اتفاق افتاده است نظرات مختلفی وجود دارد. استفاده از کلمات جمع برای خطاب امپراتور از قرن چهارم شروع شد. آن زمان در حقیقت دو امپراتور وجود داشت. حاکم امپراطوری شرقی که تخت سلطنتش در قسطنطنیه بود و حاکم غرب که در رم حکومت می‌کرد. کلماتی که در مورد یک نفر به کار می‌رفت در واقع خطاب به دو نفر بود. انتخاب *vos* به عنوان شکلی از خطاب احتمالاً در پاسخ به این ویژگی امپراتور بوده است. حاکم از یک نظر دیگر هم جمع محسوب می‌شود زیرا در مقام مجموع مردمانش است و می‌تواند به جای آن‌ها سخن بگوید. برخلاف یک فرد عادی، افراد سلطنتی اغلب به جای به کار بردن لفظ *I* از *we* استفاده می‌کنند. امپراتور روم بعضی اوقات خود را *nos* خطاب می‌کرد، و لفظ محترمانه *vos* معکوس همین است.

نتیجه این کاربردها آن شد که در قرون وسطی افراد طبقه بالا برای خطاب همدیگر از *vos* استفاده کردند تا احترام و ادب دوطرفه را به هم نشان دهند. طبقه پایین نسبت به هم لفظ *tu* را به کار بردند و طبقه بالا نیز آنان را با شکل T خطاب قرار دادند اما در پاسخ V دریافت می‌کردند. این تضاد دوسویه رابطه‌ای را نشان می‌داد که بر اساس قدرت برقرار شده بود و به موقعیت‌ها و رابطه‌های دیگر نیز تعمیم داده شد؛ همانند رابطه انسان با حیوان، آقا/خانم با خدمتکار، والدین با فرزندان، کشیش با توبه‌کار، افسر با سرباز، و حتی خدا با فرشتگان؛ در هر مورد، اولی دومی را با T خطاب می‌کرد اما با V خطاب می‌شد.

¹ Brown

² Gilman

به‌مرور، استفاده متقارن و دوسویه از شکل V مؤدبانه شمرده شد. این استفاده مؤدبانه در جامعه اشاعه یافت، اما نه به شکل کامل، به گونه‌ای که در بعضی طبقات جامعه، زن و شوهرها، والدین و فرزندان، و عشاق نیز نسبت به هم این انتظار را پیدا کردند. استفاده متقارن و دوسویه از شکل T همیشه نشان‌دهنده صمیمیت بوده است، و این استفاده به رابطه‌هایی نیز که دو طرف با یکدیگر وحدت نظر داشته‌اند، گسترش یافت. از آنجایی که احساس اتحاد مهم‌تر از ادب می‌باشد کم‌کم استفاده دوطرفه از شکل T جای V را گرفت. علاوه بر آن، استفاده از تضاد دوسویه T/V که رابطه‌ای بر اساس قدرت بود، کاهش یافت و اغلب استفاده دوطرفه از V جای آن را پر کرد، همچون رابطه میان افسر و سرباز. امروزه نیز شاهد استفاده از شکل نامتقارن T/V هستیم اما اتحاد جای قدرت را گرفته است. به همین دلیل شاهد استفاده از شکل دوطرفه T در رابطه‌هایی هستیم که پیش‌تر شکل نامتقارن در آن کاربرد داشت، همچون رابطه پدر و پسر، و کارفرما و مستخدم.

استفاده از چنین چارچوبی بر مبنای قدرت و اتحاد برای بررسی ضمائر را می‌توان در زبان‌های دوره کنونی نیز اعمال کرد. ایگر^۱ (۱۹۹۰) اشاره می‌کند که در یک آژانس تبلیغاتی در پاریس همه افراد تنها نسبت به صاحب آژانس و مستخدم خانم از M استفاده نمی‌کنند. او اضافه می‌کند که در کل M برای آشنایان نزدیک و افرادی که با آن‌ها صمیمی هستند، به‌کار می‌رود، و اشاره می‌کند که: «هیچ نشانه‌ای از صمیمیت در استفاده از M توسط افسر پلیسی که مدارک فرد جوانی را چک می‌کند، و یا در خطاب به یک کارگر مهاجر، وجود ندارد».

پژوهش دیگری که در کار اوسترمن^۲ (۲۰۰۳) دیده می‌شود توجه به این مسئله است که ضمائر چگونه برای اعمال قدرت یا اتحاد مورد استفاده قرار می‌گیرند. یک مطالعه بر روی استفاده از ضمائر در تعاملات دو مؤسسه در برزیل انجام گرفت؛ یک ایستگاه پلیس که تمامی کارکنان آن زن بودند و یک مرکز مداخله بحران فمینیستی. در این اماکن مدام نوسانات بین انتخاب‌های رسمی و غیررسمی ضمائر در تعاملات دیده می‌شود. داده‌ها نشان می‌دهد که افسران پلیس برای اعمال قدرت سازمان نیز از ضمائر استفاده می‌کنند که معمولاً نشان‌دهنده فقدان تحمل آن‌ها نسبت به اعمال مجرمان است. کارکنان مرکز فمینیستی، به‌عکس، اغلب از ضمائری استفاده می‌کردند تا خود را با مجرم مؤنث هم‌تراز کنند بدون اینکه در مورد رفتارشان قضاوت کنند.

^۱ Ager

^۲ Ostermann

ضمایر و موقعیت

نوربی^۱ و وارن^۲ (۲۰۱۲) پیشینه‌ای از پژوهش‌های مربوط به ضمایر فردی در اروپا از دهه ۱۹۶۰ ارائه می‌کنند که بر زبان‌های فرانسه، آلمانی و سوئدی متمرکز است. آن‌ها می‌گویند که مفاهیم اصل مشترک^۳ و فاصله اجتماعی^۴ اساس بررسی ضمایر را تشکیل می‌دهند. اصل مشترک بر شباهت تأکید می‌کند و فاصله اجتماعی امکان در نظر گرفتن تفاوت‌ها را نیز به ما می‌دهد. فاصله اجتماعی یک مفهوم چندشاخه است که به تأثیر^۵ (چه اندازه یک فرد را دوست داشته باشید)، اتحاد^۶ (چه اندازه با آن فرد اشتراکات دارید) و آشنایی^۷ (چقدر آن شخص را می‌شناسید)، وابسته است. اصل مشترک و فاصله اجتماعی هر دو در تعاملات گنجانده می‌شوند. انتخاب T یا V در تعاملات بر اساس فرمول به افراد دیکته نمی‌شود بلکه سخنوران از ضمایر استفاده می‌کنند تا هویت و رابطه‌شان با طرف مقابل را بسازند.

مقاله‌ای از کیوالیک^۸ (۱۹۹۹) نشان می‌دهد چگونه دانش‌آموزان دبستانی در استونی استفاده از شکل‌های T/V آن زبان را یاد می‌گیرند. تفاوت‌های اساسی بر اساس سن، شهری یا حومه شهری بودن، رسمیت و روابط قدرت، ایجاد می‌شود. نتیجه این شده است که: «شکل‌های خطاب مفرد و جمع در زبان استونیایی به طور فعال و زایا برای برقراری و تثبیت کاراکتر روابط اجتماعی و همچنین تقلیل دادن، محکوم کردن یا عیب‌جویی کردن، استفاده می‌شود».

نظام ضمایر در زبان محاوره‌ای اندونزیایی شامل دو ضمیر است که هر دو می‌توانند فاصله و نزدیکی را نشان دهند، *el* و *kamo*. هر دوی این ضمایر برای خطاب نزدیکان و افراد جوان مناسب هستند اما *kamo* از زبان استاندارد اندونزیایی است، و *lu* و شکل‌های متفاوت آن، حاصل زبان محاوره هستند. نتیجه یک تحقیق که تجزیه و تحلیل داستان‌های روایی معاصر بوده است نشان می‌دهد: «هیچ یک از ضمایر به صورت ذاتی فاصله اجتماعی بیشتری را نسبت به دیگری رمزگذاری

¹ Norrby

² Warrn

³ Common ground

⁴ Social distance

⁵ Affect

⁶ Solidarity

⁷ Familiarity

⁸ Keevallik

نمی‌کند. بنابراین در هر نوع رابطه‌ای مسائلی مربوط به سبک شخصی، و گرایش به سمت سبک ادبی باید لحاظ شود. سخنوران به منظور کاهش فاصله اجتماعی به سبک‌های دیگر نزدیک می‌شوند و خود را با آن تطبیق می‌دهند.» (دینار^۱، ۲۰۰۶).

۶. نام‌گذاری و عناوین

برای بررسی مسائلی که در نام‌گذاری و عناوین دخیل هستند بایستی ابتدا کمی از زبان انگلیسی فاصله بگیریم و به ساختار زبان‌های دیگر بپردازیم و در نظام آن زبان‌ها دنبال پاسخ به سؤالاتی نظیر این باشیم که چگونه می‌شود دیگری را خطاب کرد؟ با اسم یا یک عنوان؟ چه فاکتورهایی انتخاب ما را تأیید می‌کند؟ آیا این روند دوطرفه است یا نامتقارن؟ در انگلیسی تمامی گزینه‌ها امکان‌پذیر است. بررسی ساخت زبان‌های دیگر به ما کمک می‌کند تا با دیدی بهتر به زبان و فرهنگ خود نگاه کنیم. یک تحقیق دیرین در مورد نوئر^۲، یک زبان مردم سودان، که حدود نود سال پیش انجام شده است نتایج بسیار متفاوتی را با آنچه تا کنون با آن آشنا بوده‌ایم نشان می‌دهد (اوانز پریچارد^۳، ۱۹۴۸). هر کدام از افراد این زبان دارای یک اسم شخصی یا اسم تولد بوده که بلافاصله بعد تولد والدین روی کودک می‌گذاشتند؛ و یک اسم فردی هم خصوصاً به پسران داده می‌شد تا مثلاً آن‌ها را (پسر) [اسم فردی] صدا کنند. مثلاً پسر باران، یا پسر زمین و پسر برنج. گاهی پدر بزرگ مادری یک اسم دیگر هم روی کودک می‌گذاشت. بنابراین نتیجه این می‌شد که طایفه پدری کودک را با یک اسم و طایفه مادری کودک را با اسم دیگری خطاب می‌کردند. برای دوقلوها و کودکانی که بعد از دوقلوها به دنیا می‌آمدند هم اسم‌های دیگری وجود داشت. پسرها در کودکی در دهکده پدری با اسم‌های فردیشان صدا زده می‌شدند؛ بزرگ‌تر که می‌شدند کوچک‌ترها با لفظ *Gwa* که به معنی پدر است آن‌ها را صدا می‌زدند و خودشان نیز بزرگ‌ترهایشان را پدر صدا می‌کردند. به طور کلی، بچه‌ها همه را با اسم‌های فردیشان صدا می‌زدند. علاوه بر اسم‌های فردی، اسم‌های قبیله‌ای^۴ نیز وجود دارد که به ارث می‌رسد. همچنین اسم‌های دیگری که از گاوهای مورد علاقه‌شان به آن‌ها می‌رسد^۵. یک مرد می‌توانست اسم

¹ Djenar

² Nuer

³ Evans-Pritchard

⁴ Clan name

⁵ Ox name

گاو نر مورد علاقه‌اش را برای خودش انتخاب کند؛ به این معنی که اگر اسم گاو نر مورد علاقه آن مرد X است اسم خود آن مرد هم X است، که در مسابقات و شکار و جنگ استفاده می‌شد. در مورد زنان، این اسم، اسم گاو نری است که از گاو ماده‌ای که آن‌ها دوشیده‌اند زاییده شده باشد؛ که بیشتر در بین زنان استفاده می‌شده است. مردان جوان گاهی دختران جوان را با این اسم‌ها صدا می‌زدند. زنان متأهل این اسم‌ها را با اسم گاوهای ماده‌ای که از گله خانوادگی‌شان گرفته بودند عوض می‌کردند، و مردان هرگز این اسم‌ها را به کار نمی‌بردند.

اوانز پریچارد حتی به پیچیدگی‌های بیشتری در مورد نام‌گذاری اشاره می‌کند. اسم فرد با توجه به موقعیت تغییر می‌کند، بدین ترتیب هر فرد اسم‌های بسیار متنوعی داشت که می‌توانست بسته به موقعیت از آن استفاده کند. برای خطاب دیگری انتخاب شما بسته به دو عامل شناخت شما از طرف مقابل (دقیقاً او چه کسی است) و موقعیت گفتگو، متفاوت خواهد بود. طبق پژوهشی که بر روی روش‌های نام‌گذاری زبان انگلیسی در نمایشنامه‌های مدرن توسط براون^۱ و فورد^۲ (۱۹۶۱) انجام شد نتایج زیر به دست آمد: استفاده نامتقارن از عنوان همراه با اسم فامیل و اسم کوچک (TLN/FN) نشان‌دهنده قدرت نابرابر دو طرف است. استفاده دوطرفه از عنوان همراه با اسم فامیل نشان‌دهنده نابرابری و ناآشنایی طرفین است. استفاده دوطرفه از اسم کوچک نشان‌دهنده برابری و آشنایی طرفین است. تغییر از TLN دوطرفه به FN معمولاً از سمت عضو قدرتمندتر اتفاق می‌افتد. همچنین گزینه‌های دیگری نیز در نام‌گذاری انگلیسی دیده شده است؛ از جمله، عنوان تنها، و اسم فامیل تنها. استفاده از عنوان به تنهایی کمترین درجه از نزدیکی را دارد زیرا عناوین معمولاً نشان‌دهنده درجه و حرفه طرف مقابل‌اند. استفاده از اسم طرف مقابل در خطاب او بدون شک نشانه‌ای از آشنایی است و یا حداقل می‌شود گفت که تمایل به آن زیاد است. استفاده از اسم مستعار یا اسم خودمانی حتی بیش از اسم کوچک صمیمیت و آشنایی دو طرف را نشان می‌دهد.

سلاست و تغییر در اصطلاحات خطابی

کیلاس^۳ و همکاران (۲۰۰۸) پژوهشی در رابطه با اصطلاحات خطابی و ارجاعی برای افراد خانواده

¹ Brown

² Ford

³ Kellas

در زبان انگلیسی انجام داده‌اند. تمرکز آن‌ها روی خانواده ناتی^۱ بوده است. در این کار، چهار خوشه پاسخی متفاوت را برای اصطلاحات به کاررفته، و چگونگی کاربرد آن‌ها در ساختار خانوادگی، به دست آوردند. آن‌ها این گروه‌ها را چنین نام‌گذاری می‌کنند: جداکننده‌ها^۲، نگهبان‌ها^۳، تأییدکننده‌ها^۴ و تردست‌ها^۵. جداکننده‌ها از اصطلاحات رسمی‌ای همچون «ناپدری» هم برای ارجاع و هم خطاب والدین ناتی و فرزندان‌شان استفاده می‌کنند و هدفشان تأیید فاصله است. نگهبان‌ها با اصطلاحات صمیمانه‌تری خانواده ناتی‌شان را خطاب می‌کنند. آن‌ها کلمه *step* را حذف می‌کنند اما از معادل‌های دیگری که نشان‌دهنده فاصله اجتماعی است استفاده می‌کنند. مثلاً پدر یا مادر ناتی را به جای استفاده از اصطلاحاتی که خویشاوندی را نشان بدهد، با اسم کوچکشان صدا می‌زنند. اگرچه تأییدکننده‌ها در مصاحبه‌هایشان اعتراف کردند که نزدیک شدن در خانواده‌های ترکیب شده (خانواده ناتی و خود) سخت است، آن‌ها از اصطلاحات صمیمی و خانوادگی با هدف ایجاد روابط نزدیک‌تر استفاده می‌کنند. تردست‌ها همان اصطلاحات تأییدکننده‌ها را به کار بردند، اما با این کار بیشتر احساس گناه و سردرگمی می‌کردند زیرا می‌خواستند بین خانواده خود و خانواده ناتی تعادل ایجاد کنند و در عین حال از والدین واقعی خود دور نشوند.

رفیقان چینی

تغییرات اجتماعی سبب تغییر در نظام ارجاعی و خطابی در جامعه‌ای که دارای نظام پیچیده‌ای از آن است، خواهد شد. جامعه چین مدرن از این نوع است. یک نمونه از این تغییرات را در استفاده از واژه *tongzhi* (رفیق) می‌بینیم. در ابتدا حزب کمونیست استفاده از این واژه را جایگزین عناوین صاحبان و کارفرماها کرد. اگرچه عناوین به طور کامل از بین نرفتند و عناوین تخصصی‌ای همچون معلم، دکتر و آقا بر جای ماند. *tongzhi* بیشتر در موقعیت‌هایی که خنثی است و تأکیدی بر قدرت یا اتحاد نمی‌شود و آشنایی میان طرفین وجود ندارد به کار می‌رود؛ مثلاً برای خطاب یک غریبه یا کسی که حرفه‌اش عنوان مشخصی ندارد. این استفاده می‌تواند از طرف بالا به پایین یا برعکس باشد.

¹ Stepfamilies

² Isolators

³ Gatekeepers

⁴ Validators

⁵ Jugglers

بسیاری از چینی‌ها هنوز هم استفاده از عنوان را به جای *tongzhi* ترجیح می‌دهند. همچنین استفاده وسیعی از *lao* (پیر) و *xiao* (جوان) همراه با اسم فامیل دیده می‌شود، هم بین آن‌هایی که به هم نزدیک‌اند و هم بین کسانی که می‌خواهند فاصله را نشان دهند. فنگ^۱ و هنگ^۲ (۱۹۸۳: ۵۰۶) نتیجه می‌گیرند: «عادت‌های خطابی در چین بسیار پیچیده‌اند، آنچه که به بحث کردیم بعضی از تغییراتی بود که با انقلاب ایجاد شد. تغییرات اصطلاحات خطابی در چین امروز بسیار خاص و شدید است. به نظر ما، کشورهای کمی در دنیا دچار چنین تغییرات شدیدی در این زمینه شده‌اند.»

تحقیقات جدیدتر نشان می‌دهد که به دلیل نبود سازگاری بین ایدئولوژی انقلابی و نظام صنعتی حاکم بر چین که بر بازار آزاد تأکید می‌کند، موارد استفاده از *tongzhi* به سرعت کاهش یافته است. سرگذشت *tongzhi* این حقیقت را نشان می‌دهد که یک اصطلاح واحد می‌تواند به طرق متعدد و در بافت‌های متفاوت استفاده شود تا روابط مختلفی را میان سخنوران ایجاد کند.

۷. نتیجه‌گیری

آنچه در این نوشتار مد نظر نویسنده بود بررسی نظریه‌ها و مفاهیم اصلی در حوزه کاربردشناسی بود. برای این هدف نظریات اساسی کاربردشناسی مطرح شد. جان آستین کاربردشناسی را برای بررسی کنش‌های گفتاری به کار برد. با بررسی نظر آستین مشخص می‌شود که پاره‌گفتارهای کنشی با ویژگی‌های خاص و در شرایط خاص همزمان با عمل تصریح باعث ایجاد تغییر در دنیای خارج می‌شوند؛ در واقع، این یعنی باعث ایجاد یک کنش در دنیای خارج می‌شوند. در ادامه، گرایس چهار اصل را تحت عنوان اصل همبستگی مطرح می‌کند، و مشخص شد که مکالمات روزمره ما بر اساس این چهار اصل صورت می‌گیرد اما در خودآگاه ما قرار ندارند و ما به صورت ناخودآگاه آن‌ها را اعمال می‌کنیم. قطع مکالمه بر اثر نقض این اصول و کژفهمی‌هایی که ایجاد می‌شود شاهدهی بر این ادعا می‌باشد. جان سرل برخلاف آستین که به چگونگی تولید معنا توسط گوینده توجه دارد، به چگونگی دریافت معنا توسط شنونده می‌پردازد و اینکه او چگونه می‌فهمد که مخاطب چرا این حرف را زد. دریافتیم که بیان غیرمستقیم سبب ایجاد معنای تلویحی می‌شود. نظریه ادب براون و لوینسون مهم‌ترین نظریه ادب است که بر اساس اصول گرایس مطرح شده است. مشخص شد که هدف از

¹ Fang

² Heng

رعایت ادب بیش از اینکه رعایت یک قانون عرفی یا اجتماعی باشد به منظور حفظ وجهه خود و دیگری در تعاملات اجتماعی است؛ چرا که هر فردی خواستار این است که در اجتماع به رسمیت شناخته شود، و در عین حال که مورد تأیید قرار می‌گیرد آزادی عمل نیز داشته باشد.

نتیجاً بررسی‌های گوناگون نشان داد که تعریف مؤدب بودن در جوامع مختلف متفاوت است و نمی‌توان یک قاعده کلی برای باادب بودن، و یا شکل زبانی‌ای که باادب بودن را القا کند، ارائه داد. همچنین با بررسی‌های مختلف دریافتیم که افراد با استفاده از زبان مقاصد گوناگونی را دنبال می‌کنند. در چارچوب ادب به بررسی ضمائر و اصطلاحات خطابی و مسئله نام‌گذاری در زبان‌های مختلف پرداختیم و مشخص شد که ابزارهای زبانی جوامع و فرهنگ‌های مختلف بسیار متفاوت از یکدیگر عمل می‌کنند. در واقع، عامل فرهنگ تأثیر بسیار زیادی بر چگونگی درک طرفین مکالمه از مؤدب بودن و یا نبودن، دارد. همچنین مشخص شد که امکان دارد دامنه کاربردی یک واژه واحد برای خطاب در طول زمان بر اثر تغییرات اجتماعی متفاوت دچار نوسان و دگرگونی شود، چنان‌که در مورد واژه رفیق در زبان چینی مشاهده شد. بنابراین، به طور کلی می‌توان گفت که کاربردهای زبانی جوامع و فرهنگ‌های مختلف اگرچه ممکن است شباهت و همپوشی داشته باشد، اما مهم‌ترین نکته در درک کاربردهای زبان موقعیت به‌خصوص و نحوه رابطه طرفین مکالمه با هم می‌باشد.

منابع

- Ager, D. E. (1990). *Sociolinguistics and Contemporary French*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Austin, J. L. (1975). *How to Do Things with Words*. 2nd edn. Oxford: Clarendon Press.
- Blum-Kulka, S. (1987). Indirectness and Politeness in Requests: Same or Different? *Journal of Pragmatics* 11(2): 131–46.
- Brown, R. and M. Ford (1961). Address in American English. *Journal of Abnormal and Social Psychology* 62: 375–85. In J. Laver and S. Hutcheson (eds.) (1972), *Communication in Face to Face Interaction*. Harmondsworth, England: Penguin Books.
- Brown, R. and A. Gilman (1960). The Pronouns of Power and Solidarity. In T. A. Sebeok (ed.), *Style in Language*, New York: John Wiley & Sons, Inc. In J. Laver and S. Hutcheson (eds.) (1972), *Communication in Face to Face Interaction*. Harmondsworth, England: Penguin Books.
- Brown, P. and S. C. Levinson (1987). *Politeness: Some Universals of Language Use*.

Cambridge: Cambridge University Press.

- Byon, A. S. (2006). The Role of Linguistic Indirectness and Honorifics in Achieving Linguistic Politeness in Korean Requests. *Journal of Politeness Research* 2: 247–76.
- De Kadt, Elizabeth (1998). The Concept of Face and Its Applicability to the Zulu Language. *Journal of Pragmatics* 29: 173–91.
- Djenar, D.N. (2006). Patterns and Variation of Address Terms in Colloquial Indonesian. *Australian Review of Applied Linguistics* 29(2):1–22.
- Dunn, C. D. (2005). Pragmatic Functions of Humble Forms in Japanese Ceremonial Discourse. *Journal of Linguistic Anthropology* 15(2): 218–38.
- Dunn, C. D. (2011). Formal Forms or Verbal Strategies? Politeness Theory and Japanese Business Etiquette Training. *Journal of Pragmatics* 43(15): 3643–54.
- Evans-Pritchard, E. E. (1948). Nuer Modes of Address. *The Uganda Journal* 12: 166–71. In D. H. Hymes (ed.) (1964), *Language in Culture and Society: A Reader in Linguistics and Anthropology*. New York: Harper & Row.
- Fang, H. and J. H. Heng (1983). Social Changes and Changing Address Norms in China. *Language in Society* 12: 495–507.
- Félix-Brasdefer, J. César (2005). Indirectness and Politeness in Mexican Requests. In David Eddington (ed.), *Selected Proceedings of the 7th Hispanic Linguistics Symposium*. Somerville, MA: Cascadilla Proceedings Project, 66–78.
- Félix-Brasdefer, J. César (2006). Declining an Invitation: A Cross-Cultural Study of Pragmatic Strategies in American English and Latin American Spanish. *Multilingual Journal of Cross-Cultural and Interlanguage Communication* 22(3): 225–55.
- Fukada, Atsushi and Noriko Asato. (2004). Universal Politeness Theory: Application to the Use of Japanese Honorifics. *Journal of Pragmatics* 36: 1991–2002.
- Goffman, E. (1955). On Face-Work: An Analysis of Ritual Elements in Social Interaction. *Psychiatry* 18: 213–31. In J. Laver and S. Hutcheson (eds.) (1972), *Communication in Face to Face Interaction*. Harmondsworth, England: Penguin Books.
- Goffman, E. (1967). *Interaction Ritual: Essays in Face-to-Face Behavior*. New York: Anchor Books.
- Grainger, K., S. Mills, and M. Sibanda (2010). ‘Just Tell Us What To Do’: Southern African Face and Its Relevance to Intercultural Communication. *Journal of Pragmatics* 42(8): 2158–71.
- Grice, H. P. (1975). *Logic and Conversation*. In P. Cole and J. L. Morgan (eds.), *Syntax and Semantics*, vol. 3: *Speech Acts*. New York: Academic Press.
- Ide, S. (1989). Formal Forms and Discernment: Two Neglected Aspects of

- Linguistic Politeness. *Multilingua* 8: 223–48.
- Kasanga, L. A. and J. C. Lwanga-Lumu (2007). Cross-Cultural Linguistic Realization of Politeness: A Study of Apologies in English and Setswana. *Journal of Politeness Research. Language, Behaviour, Culture* 3(1): 65–92.
- Keevallik, L. (1999). The Use and Abuse of Singular and Plural Address Forms in Estonian. *International Journal of the Sociology of Language* 139: 125–44.
- Koenig Kellas, J., C. LeClair-Underberg, and E. L. Normand (2008). Stepfamily Address Terms: ‘Sometimes They Mean Something and Sometimes They Don’t.’ *Journal of Family Communication* 8(4): 238–63.
- Lee, J. J. and S. Pinker (2010). Rationales for Indirect Speech: The Theory of the Strategic Speaker. *Psychological Review* 117(3): 785.
- Levinson, S. C. (2001). Maxim. In A. Duranti, (ed.), *Key Terms in Language and Culture*. Oxford: Blackwell.
- Martin, S. (1964). Speech Levels and Social Structure in Japan and Korea. In D. H. Hymes (ed.) (1964), *Language in Culture and Society: A Reader in Linguistics and Anthropology*. New York: Harper & Row.
- Matsumoto, Y. (1989). Politeness and Conversational Universals – Observations from Japanese. *Multilingua* 8: 207–22.
- Mills, S. (2003). *Gender and Politeness*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Norrby, C. and J. Warren (2012). Address Practices and Social Relationships in European Languages. *Language and Linguistics Compass* 6(4): 225–35.
- Ogiermann, Eva (2006). Cultural Variability within Brown and Levinson’s Politeness Theory. English, Polish and Russian Apologies. In Cristina Mourón Figueroa and Teresa Iciar Moralejo-Gárate (eds.), *Studies in Contrastive Linguistics*. Santiago de Compostela: Universidade de Santiago de Compostela, Servizo de Publicacións, 707–18.
- Ogiermann, E. (2009). Politeness and In-directness Across Cultures: A Comparison of English, German, Polish and Russian Requests. *Journal of Politeness Research* 5(2): 189–216.
- Ostermann, A. C. (2003). Localizing Power and Solidarity: Pronoun Alternation at an All-Female Police Station and a Feminist Crisis Intervention Center in Brazil. *Language in Society* 32(3): 351–81.
- Pinker, S. (2007). *The Stuff of Thought*. New York: Viking.
- Pinker, S., M. A. Nowak, and J. J. Lee (2008). The Logic of Indirect Speech. *Proceedings of the National Academy of Sciences* 105(3): 833–38.
- Rawls, J. (1955). Two Concepts of Rules. *Philosophical Review* 64: 3–32.
- Schiffrin, D. (1994). *Approaches to Discourse*. Oxford: Blackwell.
- Scollon, R. and S. W. Scollon (2001). *Intercultural Communication: A Discourse Approach*. 2nd edn. Oxford: Blackwell.
- Searle, J. (1969). *Speech Acts: An Essay in the Philosophy of Language*. London:

Cambridge University Press.

Searle, J. (1975). Indirect Speech Acts. In P. Cole and J. L. Morgan (eds.), *Syntax and Semantics*, vol. 3: *Speech Acts*. New York: Academic Press.

Searle, J. (1999). *Mind, Language and Society: Doing Philosophy in the Real World*. London: Weidenfeld and Nicolson.

Yu, K. A. (2002). Culture-Specific Concepts of Politeness. *Intercultural Pragmatics* 8(3): 385–409.